

## بررسی عوامل بازدارنده وصال در منظومه غنایی ویس و رامین\*

یاسمین آقایی مفرد<sup>۱</sup>

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رامهرمز - ایران

مسعود پاکدل<sup>۲</sup>

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رامهرمز - ایران

### چکیده

یکی از عناصر مهم، جذاب و هیجان انگیز داستان، گره‌افکنی (complication) است. موانع وصال، کلیشه‌ای‌ترین و در عین حال جالب‌ترین گره‌هایی هستند که داستان سرایان نامی به زیبایی هرچه تمام‌تر، از آن بهره برده‌اند. سراینده منظومه غنایی «ویس و رامین» نیز از زمره این داستان‌سرایان است. این موانع علاوه بر این که به زیبایی داستان می‌افزایند، خواننده و شنونده را به پیگیری ماجرا، ترغیب می‌نمایند و روح او را تشنه دانستن می‌سازند؛ به گونه‌ای که تا به مرحله گره‌گشایی (resolution) که اغلب در پایان داستان می‌آید، نرسد؛ سیراب نمی‌شود. «ویس» در این منظومه، عاشقانی به نام‌های «ویرو»، «موبد شاه» و «رامین» دارد. از آن جا که «ویرو» به زودی از صحنه داستان خارج می‌شود عوامل بازدارنده وصال «موبد شاه» و «رامین» - که درگستره داستان حضور بیشتری دارند- با مطالعه مستقیم داستان و ذکر شواهد شعری، مورد واکاوی قرار می‌گیرند. براساس این پژوهش، عوامل بازدارنده وصال برای «موبدشاه» بیش از «رامین» است؛ نقش زنان در وصال و هجران عاشق و معشوق بسیار برجسته است و به سبب حمایت «ویس» و «دایه»، سرانجام، پیروز این میدان عشق، «رامین» است. واژگان کلیدی: موانع وصال، ویس و رامین، موبد، عاشق و معشوق.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۲۹

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: yasaminaghayi@gmail.com

۲- پست الکترونیکی: masoudpakdel@yahoo.com

## مقدمه

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
توجه و عنایت به داستان و داستان‌سرایی از دیرباز، ریشه در فرهنگ و ادب سرزمین ایران  
داشته و طبع ایرانیان با این بخش از ادب و فرهنگ همسویی و الفت زیادی دارد. در دوران  
اسلامی توجه به داستان و داستان‌سرایی - چه در بخش حماسی و چه در محدوده ادبیات  
غنایی - فزونی گرفت. این توجه، در عصر سامانی و غزنوی، بیشتر به خلق داستان‌های حماسی  
و منظومه‌های تاریخی و در دوران سلجوقی و بعد از آن، به خلق داستان‌های عاشقانه و غنایی  
معطوف بود.

«اگر چه شاعران نامداری چون: رودکی (سراینده کلیله و دمنه و سندباد نامه) و عنصری  
(سراینده شاد بهر و عین الحیات و سرخ بت و خنگ بت) و دیگران به خلق آثار ادبی - غنایی  
پرداختند، لیکن به وسیله مهم‌ترین شاعر داستان‌سرای غنایی، فخرالدین اسعد گرگانی شاعر  
قرن پنجم ه.ق و بعد از وی، نظامی گنجوی، این بخش از ادبیات در مسیری خاص قرار  
گرفت». (جوادی، ۱۳۷۷: ۲۰)

وجود مانع در راه رسیدن عاشق به معشوق، در منظومه‌های غنایی، یکی از اصلی‌ترین  
عناصری است که در ایجاد و شکل‌گیری داستان مؤثر می‌باشد؛ چرا که مانع، همیشه در داستان  
وجود دارد، «اما گاهی مانع یا موانع چندان عمیق و اصولی نیست یا موانع موجهی نیستند و  
اگر موانع چندان موجهی وجود نداشته باشد، عاشق به راحتی به مقصود خویش دست می‌یابد  
و داستان در همان جا پایان می‌یابد. البته در بعضی موارد موانع لاینحل باقی می‌مانند تا داستان،  
سیر منطقی خود را طی کند و اغلب به نابودی عاشق، یا نابودی عاشق و معشوق - هر دو -  
منتهی می‌شود». (پیری، ۱۳۸۱: ۷۰)

در این مقال، عوامل بازدارنده وصال عاشق و معشوق، در اثر بزرگ غنایی و عاشقانه ادب  
پارسی: «ویس و رامین» بررسی و تحلیل می‌شود.

## خلاصه داستان

داستان با مجلس جشن یکی از پادشاهان ساسانی به نام «موبدمنیکان»، آغاز می‌شود. «موبد»

در آنجا به زن زیبارویی به نام «شهره»، پیشنهاد ازدواج می‌دهد، «شهره» که متأهل و میان‌سال است، نمی‌پذیرد و به «موبد»، وعده می‌دهد که اگر صاحب دختری شود، بدون عقد، او را به پادشاه بدهد، اتفاقاً، «شهره»، دختری زیبا به نام «ویس»، به دنیا می‌آورد که در نوجوانی با برادرش «ویرو»، ازدواج می‌کند و این خبر از «موبد» پنهان می‌ماند. ازدواج خانوادگی از رسوم زرتشتی است که برای ادامه نسل پادشاهی، در یک خانواده اصیل مورد تأیید بود- «ویس» و «ویرو» زندگی خوبی را آغاز می‌کنند، اما این خوش‌بختی، دیری نمی‌پاید، زیرا وقتی شاه از ماجرای «ویس» آگاهی می‌یابد از بدقولی «شهره» آشفته می‌شود و طی جنگ و مذاکراتی «ویس» را ناخواسته به دربار می‌برد. پدر ویس (قارن) در جنگ مذکور کشته می‌شود و «ویس» که هیچ علاقه‌ای به زندگی با «موبدشاه» ندارد، مدت‌ها از این جریان افسرده می‌شود. از سوی دیگر هنگام بردن او به دربار شاه، برادر موبد (رامین)، ویس را می‌بیند و عاشق و دل‌باخته او می‌شود. رامین با وساطت دایه، ویس را از موضوع عشق خود، آگاه می‌کند؛ دایه با حيله‌گری و چرب‌زبانی ویس را در مقابل رامین قرار می‌دهد تا حدی که کم‌کم «ویس» نیز به «رامین» علاقه‌مند می‌شود، این عشق به خیانت و روابط پنهانی طولانی، منجر می‌شود، شاه نیز از این موضوع آگاه می‌شود، اما برخوردها و ایجاد موانع مختلف، دو دل‌داده را از ادامه عشق، منصرف نمی‌کند، سرانجام رسوایی و خشم شاه و نصیحت‌های درباریان و به‌گویی فرزانه سبب رفتن رامین از پایتخت (مرو) به طبرستان می‌شود و برای دور ماندن از دربار شاه پادشاهی «گرگان» به او واگذار می‌شود. رامین در آن‌جا، با دختری به نام «گل» از شاه‌زادگان ازدواج می‌کند، اما هیچ‌گاه نتوانست جای «ویس» را برای او پر کند و بار دیگر با وساطت «دایه» و یادآوری پیمان وفاداری خود، به نزد «ویس» باز می‌گردد و هر دو، تصمیم می‌گیرند حکومت را از «موبدشاه» بگیرند. رامین با تاراج خزاین پادشاهی حکومتی مستقل تشکیل می‌دهد و با برادر خود (موبدشاه) آماده جنگ می‌شود ولی «شاه موبد»، قبل از جنگ با حمله گرازی کشته می‌شود و «رامین» به پادشاهی می‌رسد. در این داستان، «دایه» واسطه‌ای است که همیشه- حتی پس از ازدواج رامین و ویس- آن‌ها را تنها نمی‌گذارد و به خواست ویس طلسمی می‌سازد و شاه را برای همیشه از کام گرفتن از ویس محروم می‌سازد. همین دایه بود که انگیزه عشق رامین را در قلب ویس ایجاد می‌کند و او را از افسردگی و ناراحتی ازدواج با «موبد شاه»

نجات می‌دهد و اوست که پیشنهاد تصاحب تاج و تخت پادشاهی را به کمک «رامین» به «ویس» می‌دهد و سرانجام «ویس» را ملکه درباری می‌سازد که همسر دلخواه خود را به دست می‌آورد.

### موانع وصال موبدشاه به ویس

#### ۱- از دواج ویس با ویرو در پی بدقولی مادرش شهر و

نخستین مانع وصال زمانی شکل می‌گیرد که شهر و - مادر زیباروی ویس که ازدواج‌های متعدد کرده بود و سی و اندی فرزند داشت - پس از بازگشت از خوزان، برخلاف وعده‌ای که به موبد شاه داده بود مبنی بر اینکه اگر از شوهرش قارن، دختری بزاید، زن موبد باشد، ویس را به عقد برادرش ویرو در می‌آورد چرا که کسی را جز پسرش ویرو، شایسته همسری او نمی‌بیند. شهر و به ویس می‌گوید:

در ایران نیست جفتی با تو همسر	مگر ویرو که هستت خود، برادر
تو او را جفت باش و دوده بفروز	وزین پیوند فرخ کن مرا روز
زن ویرو بود، شایسته خواهر	عروس من بود، بایسته دختر
	(اسعد گرگانی، ۱۳۸۹: ۲۸)

#### ۲- بی‌علاقگی و عدم تناسب سنی ویس و موبد

موبدمنیکان که ویس را زن خود می‌دانست، ضمن جنگ با خاندان قارن (پدر ویس)، او را ربوده و به مرو پایتخت خود می‌برد؛ این جاست که جدال پیر (موبد) با جوان (ویس) پیش می‌آید و این نکته قابل تأمل است که زن جوان با مرد پیری - حتی در مقام موبد شاهی و قدرت سلطنتی - همسازی داشته باشد؛ به ویژه این که ویس قبل از تولد به وسیله مادرش شهر و، قرار ازدواجش به موبد داده شده است:

پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

به پاسخ گفت، شهرو شهریارا؟  
به جان تو که من، دختر ندارم  
نزادم تا کنون دختر، و زین پس  
چو شهرو خورد پیش شاه سوگند

ز دامادیت، بهتر چیست ما را؟  
وگر دارم، چگونه پیش نارم؟  
اگر زایم، تویی داماد من بس  
بدین پیمان، دل شه گشته خرسند

(همان: ۲۴)

ویس نه تنها علاقه‌ای به او ندارد بلکه از او متنفر است و اگر گاهی با او به نرمی رفتار می‌کند، برای این است که دلش برای او می‌سوزد و این در حالی است که آشکارا به برادرش (ویرو)، عشق می‌ورزد - البته اظهار این عشق، مصلحتی است - و برای موبد پیغام می‌فرستد که:

ز پیری مغزت آهومند، گشته است  
نجستی زین جهان، جفت جوان را  
مرا جفت و برادر هردو، ویروست  
بسازم با برادر چون می و شیر

ز گیتی روزگارت، در گذشته است ...  
ولیکن توشه جستی، آن جهان را  
همیدون مادرم شایسته شهرو است  
نخواهم در غریبی، موبد پیر

(همان: ۳۲-۳۳)

### ۳- دایه

دایه - نقش واسطه را در این داستان دارد - زمینه‌آشنایی و عاشق شدن ویس بر رامین را فراهم می‌کند و خطاب به ویس می‌گوید:

تو را یزدان چو این روی نکوداد  
بدان تا مهرتو بخشد به رامین  
به جان من که جز چونین نباشد

به جان من که خود از بهر او داد ...  
پس او خسرو بود ما را تو شیرین  
تو را سالار جز رامین نباشد

(همان: ۸۱)

که با ترفندها و حيله‌گری‌های خود مانع جدی عدم وصال موبد به ویس می‌شود: و حتی زمینه ملاقات رامین با ویس را فراهم می‌کند. بسته شدن موبد بر ویس با جادو و افسونی که با تردستی دایه و به درخواست ویس انجام می‌گیرد. ویس از دایه می‌خواهد که:

یکی نیرنگ ساز، از هوشمندی  
مگر مردیش را بر من، ببندی  
چو سالی بگذرد، پس برگشایی  
رهی گرددت، چون یابد رهایی  
(همان: ۵۹)

سپس طلسم را در کنار رودخانه‌ای پنهان می‌کند. از قضا، سیلی می‌آید و آن را با خود می‌برد. این مانع با گم شدن طلسم تا آخر داستان ادامه دارد؛ به گونه‌ای که موبد هرگز به وصال ویس نمی‌رسد. «دایه ویس، از منفورترین و مکارترین چهره‌هایی است که شایسته نفرین و سرزنش است و آن قدر این گونه اعمال برای وی عادی است که نه کتک زدن و نفرین کردن و نه تبعید و آوارگی و نه تهدید، او را از انجام اعمالش باز نمی‌دارد و مظهر بی‌خردی، سست ایمانی، جاه طلبی و خود پرستی است و شخصیت زنان پاک و با وفایی را که نقش «دایه» دارند، لکه‌دار نموده است». (محمدی، ۱۳۸۰: ۶۳) دایه حتی به رامین قول می‌دهد که ویس را متقاعد سازد تا با او ازدواج کند:

بدو گفت ای فریبنده سخن‌گوی  
ببردی در همه کس در سخن، گوی  
دلت از هر کسی جوای کام است  
تو را از هرکه بینی، ویس نام است  
از این پس هر چه خواهی تو، بفرمای  
که از فرمانت بیرون ناورم، پای  
کنم بخت تو را بر ویس، پیروز  
ستانم داد مهتر، زان دل افروز  
(اسعد گرگانی، ۱۳۸۹: ۶۸)

#### ۴- لشکر کشی موبد به ارمنستان

وقتی شاه موبد توسط برادرش (زرد)، از ازدواج ویس با برادرش ویرو و بدقولی شهرو، آگاهی می‌یابد، به جنگ با ویرو می‌رود:

چو داد آن آگهی مرشاه را، زرد  
رخان از خشم شد، مرشاه را زرد  
پرسید از برادر، کاین تو دیدی  
به چشم خویش یا جایی شنیدی  
برادر گفت: شاهها من نه آنم  
که چیزی با تو گویم، کش ندانم  
ازین پیشم، چو مادر بود، شهرو  
مرا، همچون برادر بود ویرو  
کنون هرگز نخواهم شان که بینم  
که از بهر تو با ایشان به کینم  
(همان: ۳۵-۳۴)

در این جنگ، پدر ویس (قارن)، کشته می‌شود:

گرامی باب ویسه، گرد قارن به زاری کشته شد بر دست دشمن  
(همان: ۳۸)

سرانجام، این جنگ به شکست موبد می‌انجامد و چون نتیجه‌ای عاید او نمی‌شود، به گوراب نزد ویس می‌رود:

چو ویرو رفت با لشکر، بدان راه ز کارش آگهی آمد بر شاه  
شهنشه در زمان، از راه برگشت به راه اندر، تو گفتی، پرور گشت  
به گوراب آمد و آورد لشکر که آن جا بود، ویس ماه پیکر  
(همان: ۴۰)

در گوراب، رسولی نزد ویس می‌فرستد و از عشق خود به او می‌گوید:

چو ویس دلبر، این پیغام بشنید توگفتی زو بسی دشنام بشنید  
حریرین جامه را بر تن، زدش چاک بلورین سینه را می‌کوفت بی‌باک  
به نوشین لب، جوابی داد چون سنگ به روی مهر، بر زد خنجر جنگ  
تو هرگز کام خویش از من نبینی وگر خود جاودان، اینجا نشینی  
(همان: ۴۱-۴۲)

#### ۵- جنگ موبد با قیصر روم

پس از آگاهی یافتن موبد از تجاوز قیصر روم به ایران، سپاهی برای مقابله با او به راه انداخت، به یادش آمد که ویس عاشق رامین است؛ قبل از رفتن به جنگ، او را در «دز اشکفت» زندانی می‌کند. یادش می‌آید که ویس:

که رامین را چگونه دوستدارست دلش با وی، چگونه سازگارست...  
ز یک سو، زن مرا دشمن گرفته و زو خورشید نام من گرفته  
ز دیگر سو، کمین کرده برادر ز کین بر جان من آهخته خنجر  
مرا سه جادو، اندر خانگاهند که در نیرنگ جستن، سه سپاهند  
شهنشه در زمان، با هفتصد گرد برفت و ویس بانو را به دز برد  
(همان: ۱۲۶-۱۲۵)

## ۶- رقیب بزرگی به نام رامین

پس از خیانت شهرو در مقابل دریافت مال بسیار از موید و بردن اجباری ویس به همدان، رامین، او را در عماری (کجاوه) می‌بیند:

چو تنگ آمد قضای آسمانی	که بر رامین، سرآید شادمانی
ز عشق اندر دلش آتش فروزد	بر آتش عقل و صبرش را بسوزد
رخ ویسه، پدید آمد ز پرده	دل رامین شد از دیدنش، برده
تو گفتی جادوی چهره، نمودش	به یک دیدار، جان از تن ربودش

(همان: ۵۱)

برادر کهنتر موید شاه (رامین)، از کودکی با «ویس» آشنا بوده و هر دو در خوزان از یک دایه شیر می‌خورند. در پی انتقال ویس به مرو با وساطت دایه، ویس در مجلس بزم موید که همه بزرگان حاضر بودند، رامین را می‌بیند و عاشق او می‌شود و با گستاخی تمام به عشق خود اعتراف می‌کند:

اگر چه شرم بی اندازه بودش	قضا، شرم از دو دیده برربودش
مر او را گفت، شاه کامگارا	چه ترسانی به باد افراه ما را؟
سخن‌ها هرچه گفتمی، راست گفتمی	نکو کردی [که] آهو نانهفتی
که رامینم گزین دو جهان است	تنم را جان و جانم را روان است
من از رامین، وفا و مهربانی	نبرم تا نبرد زندگانی

(همان: ۹۱)

و به راحتی خود را در اختیار رامین قرار می‌دهد:

پس آنکه ویس و رامین هر دو، باهم	ببستند از وفا، پیمان محکم
به رامین داد یک دسته، بنفشه	به یادم دار، گفتا این همیشه
وزان پس هردوان، باهم بختند	گذشته حال‌ها، با هم بگفتند
وزان پس هم چنان دو مه، بماندند	بجز خوشی و کام دل، نراندند

(همان: ۸۸-۸۷)



مرا رامین به مهر، اندر چنان بست

که نتوانم زبندش، جاودان رست

(همان: ۹۲)

از نامه‌های ده گانه‌ای که ویس به رامین می‌نویسد، چنین برمی‌آید که ویس حتی در مقابل او به التماس و اظهار عجز می‌پردازد. «عاشقی رامین زبیده‌تر است. او جوانی است دلیر از اطرافیان موبد. برادر موبد که کاری خاص به او محول نیست و دسترسی به حرمسرا و کنیز و زن هم ندارد و دختری جوان را که همسرش پیر و فرتوت است، می‌بیند و بر یکدیگر دل می‌بازند.» (غلامرضایی، ۲۰۵:۱۳۷۰)

در این داستان ویس و رامین هر دو، به برادران خویش خیانت می‌کنند؛ ویس به ویرو و رامین به موبدشاه. آن‌ها با هم می‌گریزند و موبد شاه به مدت پنج ماه در کوه و بیابان به دنبال ویس می‌گردد. شاعر از زبان موبد می‌گوید:

چو از دیدار، موبد گشت نومید	به چشمش تیره شد تابنده خورشید
همی گفתי دریغا روزگارم	سپاه و گنج و رخت بی شمارم
چو یاد آرم به دل جور و جفایش	بیفزاید مرا عهد و وفایش
بتر گردم چو عیش برشمارم	تو گویی عیب او را دوست دارم

(اسعد گرگانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱-۱۱۰)

سرانجام در غیاب موبد، گنجینه‌های او را برمی‌دارند و به سرزمین دیلمان پناهنده می‌شوند. موبدشاه که قصد دستگیری آنان را داشته، در آمل به وسیله گرازی کشته می‌شود و رامین بدون جنگ به سلطنت می‌رسد.

#### ۷- ناعفافی و دروغ گویی بی حد و مرز ویس

«ویس» در هر وضعیتی وعده‌های خویش را بی‌شرمانه زیر پا می‌گذارد، از جمله زمانی که رامین عازم ارمنستان می‌شود، به کمک دایه، به پشت بام می‌رود تا با معشوقش رامین دیدار کند. موبد با شنیدن سخنان دایه به او دشنام می‌دهد و او را به مرگ تهدید می‌کند؛ ویس با بی‌شرمی در مقابل موبد می‌ایستد و بی پروا از عشق خود به رامین می‌گوید و او را برتر از برادر و مادر خویش می‌داند و می‌گوید:

مرا رامین گرامی تر ز شهروست      مرا رامین، نیازی تر ز ویروست  
(همان: ۹۱)

ویس گریان در برابر نصایح برادرش ویرو و همسر نخستینش موبد، قضا و قدر و شدت  
اشتیاق به رامین را بهانه می‌سازد و می‌گوید:

قضا بر من برفت و بودنی بود      از این اندرز و زین گفتار چه سود؟  
اگر گویی یکی زین هر دو، بگزین      بهشت جاودان و روی رامین  
به جان من که رامین را گزینم      که رویش را بهشت خویش بینم  
(همان: ۹۲)

دایه نخستین کسی است که پس از پذیرفتن وساطت از سوی رامین، به فریب متوسل  
می‌شود و با سخنان خود، ویس را آماده پذیرش عشق رامین می‌کند:

چو دایه، پیش ویس دلستان شد      چو جادو، بدگمان و بدنهان شد  
سخن‌های فریبنده پیراست      به دستان و به نیرنگش بیاراست  
(همان: ۶۹)

#### ۸- فریب و نیرنگ

در این داستان، شخصیت‌های منفی کمتر به فریب متوسل می‌شوند. شاه موبد فقط یک بار  
به برادرش (زرد) برای به دست آوردن ویس، شهرو را با مال تطمیع و با ترس از دوزخ  
می‌فریبد.

ویس حتی زمانی که موبد خفته است، دایه را به جای خود نزد او می‌فرستد و خود به دیدن  
رامین می‌رود. در خلال داستان نیز ویس برای جلوگیری از خشم شاه، دوبار او را می‌فریبد:  
یک بار، زمانی که دایه را به جای خود در بستر می‌خواباند و خود، نزد رامین می‌رود و پس از  
بیدار شدن شاه، با فریب دادن او مانع خشمگین شدنش می‌شود و بار دیگر، زمانی است که با  
ترفندی، از شبستان خارج می‌شود و به باغ نزد رامین می‌رود و پس از آگاه شدن شاه، دوباره  
به دروغ متوسل می‌شود و سروش ایزدی را در این گریز، یاری دهنده خود معرفی می‌کند. در  
پایان داستان، ویس با سخنان خود زرد را می‌فریبد و موفق می‌شود پیغام خود را به رامین  
برساند.

## ۹- سحر، جادو و طلسم

یک بار در اوایل داستان، دایه، برای عدم دسترسی موبد به ویس پیش از رسیدن به رامین، بنا به خواست ویس، موبد و ویرو را طلسم می‌کند:

پس آن که روی و مس هر دو، بیاورد  
 به آهن هر دوان را بست برهم  
 همان دوشوی کرده، ویس بت روی  
 نه موبد کام ازو دیده، نه ویرو  
 طلسم هر یکی را، صورتی کرد  
 به افسون بند هر دو کرد محکم  
 به مهر دختری مانده چو، بی شوی  
 جهان بنگر چه بازی کرد با او  
 (همان: ۶۰)

بار دیگر برای آن که ویس بتواند با خیالی آسوده نزد رامین برود. با سحر و جادو سبب گردید که خواب موبد شاه سنگین شود.

## ۱۰- عوامل نژادی، قبیله‌ای و عشیره‌ای

انتساب ویس به جمشید پادشاه باستانی و اسطوره‌ای ایران، می‌تواند از عوامل بازدارنده وصال موبد به ویس باشد، که از دیدگاه شاعر می‌تواند از عوامل غرور باشد:

بدین سان، بانوی جمشید گوهر  
 به خوبی نامدار هفت کشور  
 چه داری از نژاد ویسه، امید  
 جز آن کاو آمده است از نسل جمشید  
 (همان: ۶۷)  
 (همان: ۱۰۱)

## عوامل بازدارنده رامین در راه وصال به ویس

### ۱- وجود موبد

بزرگ‌ترین و عمده‌ترین مانع وصال ویس به رامین، داشتن همسر و وجود موبد است که مانع بزرگ ارتباط آن دو می‌شود و تا پایان داستان ادامه دارد. موبد، حتی از ملاقات‌های مخفیانه رامین با ویس آگاه است و چاره‌ای جز سکوت و پذیرش آن ندارد و وقتی از بی‌شرمی ویس در عشق خود به رامین به جان می‌آید؛ - که آن را از بی‌آزرمی و فساد مادر او شهرو می‌داند- دل از مهر ویس برمی‌دارد و با نفرین بسیار، او را از مرو به زادگاهش می‌راند.

در چندین مورد موبد در هنگام خروج از قصر - از جمله برای رفتن به شکار- برای جلوگیری از عدم ارتباط رامین با ویس او را با خود به شکار می‌برد. در ماجرای مرگ موبد، از حالت سرمستی و سپاس‌گزاری رامین، از پروردگار، معلوم می‌شود که موبد، مانع اصلی وصال ویس و رامین است.

چو آگاهی به رامین شد ز موبد	که او را چون فرو برد اختر بد
نهانی، شکر دادار جهان کرد	که او فرجام موبد را چنان کرد
نه جنگی بود، مرگش را بهانه	نه خونی ریخته شد، اندر میانه
سرآمد روز چونان پادشاهی	نبوده هیچ رامین را گناهی

(همان: ۲۷۱-۲۷۰)

## ۲- عهد شکنی ویس و رامین

زمانی موبد منیکان، ویس را اندرز می‌دهد که دست از کارهای ناشایست بردارد و او هم تعهد می‌کند که به دستورش عمل کند و با رامین قطع رابطه نماید؛ رامین هم سرخورده شده و به «ماه آباد» و «گوراب» می‌رود و برادرش شاه موبد فرمان حکومت ماه آباد را به او می‌دهد؛ اما پیش از سفر یک بار دیگر به دیدار ویس می‌رود، ولی ویس با او به سردی رفتاری می‌کند، زیرا به شوهرش موبد قول عدم ارتباط با رامین را داده است؛ رامین هم با دیدن این وضعیت، سخت ناراحت می‌شود:

همی گفت ای دل نادان و ناراست	نگه کن که نهیبت از کجا خاست
ز مهر ویس چندان رنج دیدی	کنون بنگر که از وی چه شنیدی
مبادا کس که از زن مهر جوید	که از شوره بیابان، گل نروید...

(همان: ۲۳۰)

وقتی رامین از ویس دل آزرده می‌شود که چرا زمانی به جای موبد، بر تخت پادشاهی تکیه زده، ویس بر او خرده می‌گیرد و عهد و پیمان خویش با او را به فراموشی می‌سپارد:

پرتال جامع علوم انسانی

گهی جوید زهجرانش جدایی  
چو مردم هست زین سان سخت عاجز  
جفا کردی، جفا دیدی جفا را  
گهی از خشم و آزارش رهایی  
ندارد صبر بر یک حال هرگز  
وفا کن تا وفا بینی، وفا را  
(همان: ۲۳۴)

پس از فراق رامین و رفتن به «ماه آباد»، ویس آه و ناله سر می‌دهد و از جدایی او شکایت می‌کند.

پشیمان گشت ویس از کرده خویش  
مرا آمد به در، بخت وفاگر  
دل نالانش، گشت آزرده خویش  
به زورش، باز گردانیدم از در  
(همان: ۲۴۳)

آن جاست که رامین دل در عشق معشوقی دیگر می‌بندد:

چو رامین دید آن سرو روان را  
تو گفتی، دید خورشید جهان تاب  
بت با جان و ماه با روان را  
که از دیدار او، چشمش گرفت آب  
(همان: ۱۷۳)

رامین، پس از ازدواج با معشوق جدید (گل)، طی نامه‌ای، بیزاری خود را از ویس نشان می‌دهد:

کنون از من درودت باد، بسیار  
بدان ویس، که تا از تو جدایم  
اگر چه گشتم از مهر تو، بیزار  
به دل بر هر مرادی، پادشاهم  
سه چندان، کز تو دیدم رنج و خواری  
ازو دیدم نشاط و کامگاری  
(همان: ۱۸۰-۱۷۹)

### ۳- ازدواج رامین با گل

وقتی رامین را از عشق به ویس سرزنش می‌کنند؛ او آوارگی و دربه‌دری زیادی متحمل می‌شود حتی به او می‌گویند دنبال زیباروی دیگری برو؛ در دنیا زیبارویان فراوانند و سخنانی از این قبیل، از «ماه آباد» به «گوراب» - جایی که زیبایی دخترانش معروف بوده - می‌رود و با «گل» دختر «رفیدا» ازدواج می‌کند. این ازدواج از روی مصلحت، یعنی برای گریز از بدنامی و فراموش کردن ویس صورت می‌گیرد، هرچند این ازدواج دیری نمی‌پاید، اما قابل دفاع و

طبیعی به نظر می‌رسد:

چو رامین سیر گشت از رنج دیدن      شب و روز از پی جانان، دویدن  
 بدامی اوفتادن هر زمانی      شنیدن سرزنش از هر زبانی  
 به شاهنشاه، پیغامی فرستاد      که خواهد شد به بوم ماه آباد  
 (همان: ۱۶۷)

این ازدواج، ویس را بسیار آزرده خاطر کرد:

گل گورابی ارچه، ماهروی است      به خواری پیش تو، چون خاک گوی است  
 صبوری چون کنم بر سر بریدن      خموشی چون کنم بر دل دریدن  
 چه دانی زین بتر او رفت و زن کرد      پس آنگه مژده را، نامه به من کرد  
 (همان: ۱۸۸)

و پس از مدتی رامین به نزد معشوق واقعی خود یعنی ویس می‌آید:

چو رامین چند گه با گل بیبوست      شد از پیوند او، هم سیر و هم مست  
 بهار خرمی شد، پژمریده      چو باد دوستی شد، آرمیده  
 چو نو شد یاد ویسه، بر دل رام      فزون شد تاب مهر اندر دل رام  
 (همان: ۲۱۱-۲۱۲)

رامین وقتی می‌خواهد از زیبایی «گل»، تمجید کند او را به «ویس» مانند می‌کند:

چو رامین، روی یار دلستان دید      رخس را چون شکفته، گلستان دید  
 بدو گفت: ای به خوبی، ماه گوراب      برده ماه رویت، ماه را آب  
 مرا امروز تو، درمان جانی      که ویس دلستان را نیک، مانی  
 تو چون ویسی، لب از نوش و بر از سیم      توگویی کرده شد، سیبی به دو نیم  
 (همان: ۱۷۸)

۴- محبوس شدن «ویس» در دز اشکفت، توسط «موبد شاه»

نشانه محبوس شدن در «ویس و رامین» دو بار برای معشوق رخ می‌دهد و هر دو بار هم، هنگامی است که شاه موبد، قصد ترک کردن مرو را دارد و برای جلوگیری از دیدار ویس با

رامین چاره‌ای جز حبس وی نمی‌یابد.

دز اشکفت، برکوه کلان بود  
نه کوهی بود، برجی ز آسمان بود  
سمنبر ویس، با دایه نشسته  
شهنشه پنج در، بر وی بسته  
همه درها به مهر خویش کرده  
همه مهرش، برادر را سپرده  
(همان: ۱۲۷-۱۲۶)

#### ۵- رفتن «رامین» برای جنگ با «قیصر روم» به همراه «موبد شاه»:

چو آگه گشت ویس از رفتن رام  
به چشمش بام تیره گشت چون شام  
فراقش زعفران بر ارغوان بیخت  
چو مژگانش، گهر برکهربا ریخت  
(همان: ۱۲۹)

#### ۶- ممنوعیت‌های شرعی و اجتماعی

وجود موانع ارتباطی عاشق و معشوق که به دنبال ممنوعیت‌های شرعی و اجتماعی پیش می‌آید، باعث می‌شود که برای عاشقان، چاره‌ای جز گریختن از وضعیت ناپسندشان باقی نماند؛ همان گونه که در این داستان به یاری دایه و بدون در نظر گرفتن عواقب کار خود، اقدام به گریز دیده می‌شود. گریختن ویس و رامین دوبار در داستان و به یاری دایه صورت می‌گیرد و رامین نیز سه بار برای رهایی از وضعیت نامساعدی که پیش می‌آید، راهی بهتر از گریز نمی‌یابد.

#### ۷- خویشتن‌داری «ویس» از اظهار علاقه به «رامین»

در آغاز، ویس با این که به رامین علاقه‌مند است و همه امکانات مهیا می‌شود، ترجیح می‌دهد مدت زمانی، صبر کند. حتی زمانی که رامین، در شبی سرد و برفی به دیدار او می‌آید؛ برای بی‌گناه جلوه دادن خود، سخن‌هایی میان آن‌ها رد و بدل می‌شود و ویس در را به روی او می‌بندد:

چو ویسه داد یکسر، پاسخ رام  
 به مهر اندر نشد، سنگین دلش رام  
 ز روزن بازگشت و روی بنهفت  
 نگهبانان و دربانانش را گفت  
 محسپید امشب و بیدار باشید  
 به پاس اندر همه، هوشیار باشید  
 (همان: ۲۴۲)

پس از رفتن رامین، ویس پشیمان می‌شود و دایه را به دنبال او می‌فرستد:

پشیمان گشت ویس، از کرده خویش  
 دل نالانش گشت، آزرده خویش  
 به دایه گفت: دایه خیز و منشین  
 نمونه کار خسته جان من بین  
 عنان پاره اش گیر و فرود آر  
 بگو: ای رفته از پیشم به آزار  
 نباشد هیچ کامی، بی نهیبی  
 نباشد هیچ عشقی، بی عتیبی  
 بدار ای دایه او را تا من آیم  
 که پوزش آن چه باید من نمایم  
 (همان: ۲۴۴)

ویس، با وجود این که شوهردار است، با کس دیگری رابطه‌ی عشقی برقرار می‌کند. گویا هیچ گناهی متوجه او نیست چرا که اعتقادات عرفی و مذهبی جامعه‌ی اشکانی چنین است که هر زن شوهرداری می‌تواند با کس دیگری در ارتباط باشد. همان گونه که دایه برای ویس توصیف می‌کند که:

زنان مهتران و نامداران  
 بزرگان جهان و کامکاران  
 همه با شوهرند و با دل شاد  
 جوانانی چو سرو و مورد و شمشاد  
 اگر چه شوی نامبردار دارند  
 نهانی، دیگری را یار دارند  
 (همان: ۷۸)

و وقتی ویس با وجود شوهر داشتن، با رامین رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کند، از این بابت سرزنش نمی‌شود:

چو ویس، از مهر بر رامین بیخشود  
 زمانه زنگ کین از دلش، بزود  
 در آن هفته، به یکدیگر رسیدند  
 چنان کز هیچ کس، رنجی ندیدند  
 شهنشه رفته از مرو نوآیین  
 به مرو اندر بمانده، ویس و رامین  
 (همان: ۸۶)



ویس پیش از رامین می‌میرد و رامین بعد از او به زندگی ادامه می‌دهد:

پس آنگاه، مرگ ناگاه از کمینگاه      پیامد در ربود آن کاسه ماه  
دل رامین به دردش، کان غم شد      همیدون چشم رامین، زان دژم شد  
(همان: ۲۷۳)

رامین در غم ویس به شدت داغدار بود و او را در آرامگاهی نزدیک آتشکده برزین به خاک سپرد و مدت سه سال در کنار بارگاه معشوق دیرینه‌اش گوشه‌گیری کرد و در غم فراق یار مهربان در غروبی عاشقانه جان سپرد. به دستور خورشید شاه (فرزند رامین) - که به پادشاهی رسیده بود - پیکر رامین در کنار ویس آرام گرفت تا این داستان عاشقانه، پایانی رمانتیک و تأثیرگذار داشته باشد.

### نتیجه

«ویس و رامین» داستانی از زمان پارت‌ها یا اشکانیان است که در بازآفرینی‌ای که «فخرالدین اسعد گرگانی» انجام می‌دهد، با شخصیت‌های خاکستری مواجه می‌شویم که نه خوبند و نه بد. بلکه حد میانه را نشان می‌دهند.

دلیل این که «ویس و رامین» را که گنجینه‌ای از فرهنگ سرزمین کهن سال است، با آن همه توفیق شاعر در بیان احساسات رقیق و پختگی کلام و انسجام لفظ نتوانست مقبولیت عام یابد، در مسیر اخلاقی قهرمانان آن باید جستجو کرد. بررسی عوامل بازدارنده وصال در این حکایت، می‌تواند روشنگر بینش و دریافت درست و نادرست شاعر از جامعه و زمان و شرایط فرهنگی آن باشد. موانع بسیاری بر سر راه وصال عاشقان (ویرو، موبد، رامین) و معشوق - ویس برای رامین و رامین برای ویس - وجود دارد. با این که موبد پادشاه است، به سبب سست عنصری، سهم او از این موانع بیش از رامین و ویرو، و پیروزی در این داستان از آن رامین است، هر سه فقط، عاشق بوده‌اند ولی از میان این سه عاشق، رامین هم عاشق ویس است و هم معشوق او. از طرفی، رامین و ویس حامی بزرگ و مشترکی به نام «دایه» دارند. دایه در این داستان، شخصیتی است کم ارزش و عاری از فضایل انسانی که به واسطه آلودگی به خوش‌گذرانی، حتی در سن پیری، از ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی به دور است. «موبدشاه» بزرگ‌ترین مانع

وصال ویس به رامین است که با مرگ مقدمات وصال فراهم می‌شود و ازدواج مصلحتی رامین با «گل» کوچک‌ترین مانع است، که دیری نمی‌پاید. بزرگ‌ترین مانع برای «موبدشاه» و «ویرو»، وجود «رامین» است. در این میدان رقابت، «رامین» به کمک حامیان خود - ویس و دایه - پیروز می‌شود و به وصال ویس می‌رسد.

## منابع و مأخذ

۱. آمره‌ای، احمد، (۱۳۹۲)، داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی، تهران: عصر جوان، چ سوم.
۲. اسعد گرگانی، فخرالدین، (۱۳۳۷)، ویس و رامین، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران: بنگاه نشر اندیشه.
۳. -----، (۱۳۶۹)، منظومه ویس و رامین، نشر جامی
۴. -----، (۱۳۶۹)، ویس و رامین، خلاصه داستان، به کوشش اسماعیل حاکمی، ج ۴.
۵. -----، (۱۳۷۷)، ویس و رامین، مقدمه و مصحح محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
۶. -----، (۱۳۸۹)، منظومه ویس و رامین، تهران: نیک فرجام
۷. -----، (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودو و اوکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۸. پیری، محمد و موسی، (۱۳۸۱)، بررسی عنصر ساختی تقدیر در ۹ درد و منظومه «ویس و رامین» و «خسرو و شیرین»، بی نا، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۹. پیری، موسی، (دی ۱۳۸۱)، مقاله گره داستانی خسرو و شیرین و ویس و رامین، کیهان فرهنگی، ش ۱۹۵.
۱۰. تمیم داری، احمد، (۱۳۹۱)، مقاله نقد و تحلیل ساختاری و نشانه‌شناسی داستان‌های عاشقانه، فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره پیاپی ۱۵.
۱۱. جوادی، سید ضیاء الدین، (۱۳۷۷)، مقاله شرم و آزر در دو اثر غنایی، کیهان فرهنگی، ش ۱۴۵.
۱۲. خانلری (کیا) زهرا، (۱۳۶۶)، فرهنگ ادب فارسی، تهران: توس، ج ۳.
۱۳. غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، داستان‌های غنایی منظوم، ج ۱، تهران: خرداد.
۱۴. محمدی، هاشم، (۱۳۸۰) مقاله نقش دایه‌ها در داستان‌های عاشقانه ایرانی، مجله کیهان فرهنگی ش ۱۸۰.
۱۵. هدایت، صادق، (۱۳۲۴)، چند نکته درباره ویس و رامین، پیام نو.